



از هیج کجا حمایت نشدم

«حق مسلم ماست» تازه‌ترین نمایشگاه محمدحسن نیرومند



افشین حیدری
روزنامه‌نگار

محمدحسین نیرومند برای اهالی هنر و به‌ویژه کاریکاتور نامی آشناست. متولد سال ۴۳ و دانش‌آموخته طراحی صنعتی از دانشگاه تهران است. حضور در ۱۲ نمایشگاه جمعی و انفرادی کاریکاتور، سابقه‌های مدیریتی از جمله ۱۰ سال مدیرمسئول کیهان کاریکاتور، پنج سال مدیریت گروه جوان طرح و برنامه شبکه دو سیما، سرپرست مرکز هنرهای تجسمی حوزه هنری و... از فعالیت‌های وی به شمار می‌رود.

در تازه‌ترین نمایشگاه آثار محمدحسین نیرومند که با عنوان «حق مسلم ماست» برگزار شده، ۱۱۴ اثر کاریکاتور با مفاهیمی چون برجام، آموزش روش‌های مذاکره برجامی، مذاکرات هسته‌ای، خبثت رژیم آل‌سعود، داعش، مکر دولت‌های آمریکا و اسرائیل و... در حوزه هنری به نمایش درآمده است. گفت‌وگویی با این کاریکاتورپرست به بهانه نمایشگاهش انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

III

تعداد نمایشگاه‌هایی که تاکنون برگزار کرده‌اید به عدد ۱۵ نمی‌رسد. دلیل آن را باید مشغله کاری بدانیم یا اینکه خیلی تمایلی به برگزاری نمایشگاه ندارید؟

پست‌های مدیریتی که در این سال‌ها داشتم باعث شده تا قدری من را از دنیای تولید کاریکاتور دور کند. البته در این دو سالی که هیج فعالیتی نداشتم، سعی کردم در حوزه نوشتار و تولید اثر هنری قدری پرکارتر ظاهر شوم که خروجی آن همین نمایشگاهی است که این روزها با ۱۱۴ اثر در حوزه هنری به نمایش درآمده است. من همیشه دوست دارم کاری که روی دیوار می‌رود از هر نظر، نکته و چیزهای متفاوتی برای گفتن داشته باشد و دوست ندارم فقط برای جمع‌آوری رزومه دست به تولید هر اثری بزنم. در نمایشگاه «حق مسلم ماست» هم سعی کردم آثاری را تولید کنم که از حیث فرم، گرافیک و از حیث موضوع، کارتون باشد تا این دو حوزه هر چه بیشتر به هم نزدیک شود و خاص بودن این نمایشگاه بیشتر در نظر مخاطب جلب توجه کند.

تماشای بعضی آثار و مواجهه با فرمی عجیب در اراده این آثار با فکر و منطق خاصی انجام شده است؟

آثار این نمایشگاه به لحاظ موضوعی متنوع است. با برگزاری این نمایشگاه خواستم تا عدالت اجتماعی، مسائل فرهنگی و سیاست‌های متخاصمانه عربستان و آمریکا را نشان بدهم. البته در بخش ویژه‌ای از نمایشگاه، مجموعه‌ای را با عنوان «آموزش گام به گام مذاکره به روش برجام» به صورت کوچک در معرض دید مخاطبان قرار دادم و این مساله زمانی در ذهن من نقش بست که مسئولان ارشد دولت پس از موفقیت در برجام خبر از انتشار این مذاکرات به عنوان منبع درسی در کتاب‌ها دادند ولی چون اجرا نشد خواستم تا این مهم را تحقق ببخشم.

در این مسیر سعی کردم تا آثار نمایشگاه از نظر فرم چیزی میان کاریکاتور و گرافیک باشد و امیدوارم در آینده بتوانم این فرم را در میان سایر هنرمندان هم رواج دهم.

ایده شکل‌گیری نمایشگاه آن هم با موضوعاتی حول محور مسائل خارجی از طرف خودتان بود یا اینکه آن را باید یک کار سفارشی حساب کرد؟

کارهای این نمایشگاه از ایده تا تولید و ارائه اثر به صورت مستقل انجام شده است. البته برای برگزاری آن با سازمانی صحبت‌هایی انجام شد ولی تا این لحظه هیج کسی حمایتی را انجام نداده است. امیدوارم بعد از اختتامیه در حوزه هنری، برای چاپ کتاب و ادامه برگزاری نمایشگاه در استان‌های دیگر همکاری از طرف سازمان‌ها انجام شود. به‌عنوان مثال وقتی طرحی از پرچم عربستان و با امضای ترامپ در وسط آن و به جای لاله الا‌الله می‌کشم که مستعمره بودن این کشور را نشان می‌دهد باید توسط امکانات حداکثری دولت باز نشر داشته باشد تا در میان مردم این موضوع نهادینه شود.

با برگزاری این نمایشگاه چقدر به هدفی که در ذهن‌تان داشتید، نزدیک شدید و توانستید آن را پیاده کنید؟

هر کسی برای خود فکر و منطقی دارد که در کارهای او هم تاثیر گذار است. من هم به‌عنوان یک هنرمند صاحب ایدئولوژی سعی کردم تا آنها را در کارهایم جاری و ساری سازم.

در برپایی این نمایشگاه، به دنبال این بودم تا ویژگی‌های هنر کاریکاتور و کارتون را در کار گرافیک بیاورم و به نوعی تجربی ارائه دهم. اینکه چقدر در این مسیر موفق شدم یا نه را باید مخاطبان آثارم نظر بدهند ولی به شخصه در تمام لحظات عمرم سعی کردم تا کسب تجربه کنم و هیج وقت تجربه کردن در زندگی‌ام را دیر نمی‌دانم.

هر سال که به جلو می‌آییم، کاریکاتور را کمتر در رسانه‌ها و نمایشگاه‌ها می‌بینیم. فکر می‌کنید این مشکل از کجا نشأت می‌گیرد؟

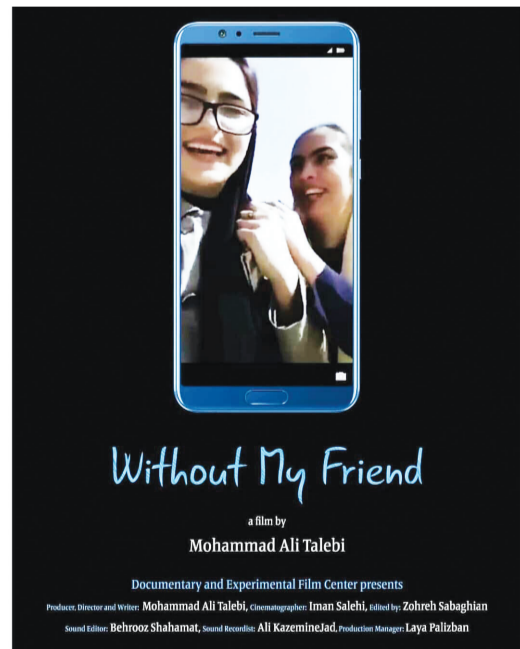
البته باید بگویم این مشکل نه تنها در این حوزه و ایران بلکه تقریباً در سایر هنرها و تمام جهان به صورت کم یا زیاد وجود دارد. دلیل اینکه چرا کیفیت کارها افول می‌کند را خیلی نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم رسانه‌های جدیدی که به وجود آمده باعث شده تا ذائقه مردم را به سمت سطحی‌نگری سوق دهد به‌طوری که خیلی با آثار هنری مفهومی که بر دیوارهای گالی وجود دارد قربانتی ندارد.

در این مسیر هنرمندان جوان نیز باید به قدری کار و تجربه‌اندوزی کنند که آثارشان شخصیت پیدا کند. رویکرد مسئولان به هنر و به‌ویژه کاریکاتور و طنز هم مساله دیگری است که باید تغییر و ارتباط‌های بیشتری را با هنرمندان برقرار کنند.

علاقه‌مندان جهت بازدید از این نمایشگاه می‌توانند تا دوم دی ماه، روزهای شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۹ الی ۱۸ به نگارخانه ابوالفضل عالی، واقع در خیابان سمیه، نرسیده به خیابان حافظ، حوزه هنری مراجعه کنند.

چشنواره حقیقت

جای خالی آرمان در تحلیل خودکشی یک نسل



از این دست سختگیری‌هایی می‌شود. پیدا کردن ارتباطی بین این نوع قضایا با تصمیم چند نوجوان برای خودکشی، عملاً راه سه جایی نمی‌برد؛ چه اینکه این موارد نمی‌توانند جزه دلایل چنین وضعیت روحی ضعیف و ناپسامانی باشند. خود طالبی در بخشی از فیلم رو به سوی دوربین می‌گوید که اصفهان شهری است در کشاکش سنت و مدرنیته و در ادامه این دیالوگ مستقیم، سعی می‌کند با کنار هم قرار دادن اجزای مختلف روایی، نشان بدهد که نسل قبل؛ یعنی حتی پدر و مادر این نوجوانان، آنها را درک نمی‌کنند و شاید دلیل مسائل به وجود آمده، همین است. اما اگرچه این مسائل ممکن است وجود داشته باشند اصل قضیه این نیست و برای تمام این موارد می‌شود نقیض‌هایی پیدا کرد که سببیت آنها را در مورد خودکشی نوجوانان زیر سوال ببرد. مساله نسلی که طالبی نمونه‌هایی از

محمدعلی طالبی که همگان او را برای کارگردانی فیلم‌های داستانی در حوزه کودک و نوجوان و البته سریال «گل پامچال» می‌شناسند، در دوازدهمین دوره از جشنواره «سینما حقیقت»، مستند «جای خالی از دوست» را با موضوع خودکشی دو دختر نوجوان اصفهانی رونمایی کرد. عسل و نیلوفر در ویدئویی که لحظاتی قبل از اقدام به خودکشی ضبط شده بود، می‌خندیدند و بسا انرژی تمام از همه‌خداحافظی می‌کردند. آنها حتی هر کدام با پسری که دوستش داشتند هم به شکلی صمیمانه وداع کردند و به نمود تمام‌عیاری از پوچی در زندگی نسل جدید تبدیل شدند. محمدعلی طالبی به اصفهان می‌رود تا در این باره تحقیق کند. او نوجوانان زیاد دیگری که قبلاً اقدام به خودکشی کرده بودند را جلوی دوربینش می‌آورد و با آنها هم صحبت می‌کند. نیلوفر که یکی از آن دو دختر اصفهانی بود، هنوز زنده است و طالبی بالاخره موفق می‌شود با او گفت‌وگو کند. طالبی با امیر یعنی پسری که عسل به او علاقه داشته و در آن فیلم خودکشی، نامش را می‌برد هم مصاحبه می‌کند. امیر، عسل را دوست داشته و هنوز هم دوستش دارد و به‌رغم تاكیدی که بارها در جریان این فیلم روی «شکست عشقی» به‌عنوان یکی از دلایل خودکشی نوجوانان نسل جدید وجود دارد، صحبت‌های امیر و نیلوفر نشان می‌دهد که چنین چیزی لافلا در مورد این افراد وجود نداشته و البته موارد متعدد دیگری که بررسی می‌شوند هم نتیجه‌نهایی را به اینجا نمی‌رساند. طالبی حتی در بخشی از فیلم سراف‌حجت‌الاسلام دانشمند که خطیبی مشهور در اصفهان است می‌رود تا ریشه‌های چنین اتفاقی را بررسی کند. دانشمند موضوع را به فقر و تبعیض و فاصله طبقاتی مرتبط می‌داند. صحبت‌های این خطیب اصفهانی را می‌شود در مورد خودکشی کارگر هیکو که خوشبختانه موفق نبود یا یکی از کارگران نیشکر هفت تپه که متاسفانه به مرگ آن فرد انجامید، دلایل اصلی قضیه به حساب آورد اما داستان این نوجوانان فرق دارد و طالبی مودی را برای بررسی انتخاب کرده که از ریشه‌هایی آن به‌طور کل عاجز است. در بخش‌هایی از فیلم روی این تاکید می‌شود که در مدارس دخترانه به دانش‌آموزان بابت نوع پوشش و مسائلی

«خاتمه» یک روایت یا ما اروپایی شدیم



حالادیکر با جماعت مستندسازی طرف هستیم که اگر بگویم حداقل‌های رعایت اخلاق و حفظ حریم مخاطب این است که وقتی دوربین‌تان توهین‌های ناموسی و الفاظ رکیکی که ضبط کرده را بی‌پروا بر پرده بزرگ سینما نیاورد؛ در جواب‌تان می‌گویند که نشان دادن کشمکش‌هایی آکنده از کلمات رکیک به‌تالیسم روایت کمک می‌کند؛ حتی اگر هم به واسطه تکرار تدریجی این کلمات، قیاحت این میزان فحش و توهین ناموسی برای مخاطب از بین برود. مستند «خاتمه» کم ندارد از این مدل نمایش فحاشی‌های یک خانواده پشتوی افغانستانی. اما شاید نمایش این فحاشی کمترین بداخلاقی مستندساز باشد، آن هم در نسبت فضای نژادپرستانه‌ای که در مستند «خاتمه» رقم خورده است. «خاتمه» نام دختری افغانستانی است که به همراه خانواده‌اش در شهر شیواز زندگی می‌کند و مستندساز در یک

ندارند، در جاهایی از تماشای مستند، زندگی آنها را به باد خنده گرفتند و در مقاطعی مثل اینکه فرصت خوانندگی از یک دختر افغانستانی غصب شده است به حال و روز خاورمیانه‌ای‌شان حسرت خوردند. «خاتمه» بیش از آنکه پرداختی از دختر تحت‌آسیب باشد، روایت مرد افغانستانی است که به ناموس خودش مثل یک کهنه چوک نگاه می‌کند و جلوی دوربین توهین‌های ناموسی را به زبان می‌آورد. به حدی این توهین‌ها و رفتار چندش‌آور است که بارها مخاطب از خودش می‌پرسد که چرا برادر عصبی «خاتمه» کمترین خوبشننداری مقابل دوربین ندارد. مستندساز روایت زندگی چند افغانستانی را به سیاه‌ترین شکل ممکن از نقطه‌ای تعریف می‌کند که کل زندگی افغانستانی‌ها مثل زندگی آدم‌هایی از فضا آمده و بی‌اصول و ادب هستند که حالا قرار است چند ایرانی به فریادشان برسند که البته در این مسیر هم موفق نمی‌شوند و «خاتمه» که نزدیک دو سال به سرانجام را در بهزیستی شیواز گذرانده و زندگی‌اش سوژه مستندسازان شده در آرزوی فرار از بهزیستی است و حاضر می‌شود که همراه برادرش به خانه‌اش بازگردد؛ منتها این بار، برادرش که قصد مستندسازان و فیلمبرداران را فهمیده، دیگر اجازه نمی‌دهد که به زندگی‌شان سرک بکشند. نفهمیدن زندگی افغانستانی‌ها و البته نوع خشونت به یک دختر، ماحصلش چیزی نیست جز اینکه دیگر نه «خاتمه» به نسخه‌پیچی‌های مددکاران و مستندسازان اعتماد می‌کند و نه دیگر خانواده‌اش راه نفوذ به خانواده‌شان را باز می‌گذارند.

در انتهای مستند «خاتمه» و ۹۰ دقیقه مواجهه با زندگی دیگری از افغانستان، اجازه سرک کشیدن در زندگی‌شان و حل مشکل دختر از مستندساز ایرانی و حتی مددکاران اجتماعی غصب می‌شود و البته این آغاز روند تازه‌ای است از نوع تعامل ما با زندگی افغانستانی که نهایتش به بی‌اعتمادی بین دو فرهنگ ختم می‌شود. چون ما هم مخاطبانی شدیم شبیه به اروپایی‌هایی که یک عمر در سالن‌های سینمایی‌شان و در مستندهایشان از دور به زندگی ایرانی‌ها خندیدند و گاهی به حال ما افسوس خوردند. خلاصه اینکه ما هم در فیلم دیدن، داریم شبیه به اروپایی‌ها می‌شویم.

همراهی دوساله با دوربینش در زندگی و خانواده این دختر افغانستانی «خاتمه»‌ای را روایت می‌کند که نه تنها یک زندگی کامل از یک دختر افغانستانی نیست بلکه در برخی از مقاطع این تصاویر دچار پرش‌های روایتی و حتی تکرار یک رفتار به‌شدت اغراق شده از سوی برادر خاتمه است. برادری که نمونه بدفرمی از یک مرد افغانستانی است و مردی که نسبت کورکورانه به سنت‌های خودش دارد. اگرچه مستندساز تلاش دارد جایی بایستد که خشونت خانوادگی علیه یک دختر کم سن و سال را نشان دهد ولی به خاطر پرداخت اغراق آمیز به وحشت‌آفرینی «گلاب» برادر «خاتمه» و شکل تعمیم‌یافته این شکل آسیب اجتماعی بین دختران افغانستانی؛ روی پرده سینما، «خاتمه» تبدیل به یک مستند نژادپرستانه می‌شود که نه فقط آکنده از توهین به افغانستانی‌هاست که حتی به دلیل تناقض‌های روایت تاریخی‌اش، به مخاطبش هم توهین می‌کند. به خاطر تبلیغات دهان‌بده‌دهان و شکل روایت مستند، سالن‌های نمایش «خاتمه» در سه فصل نمایش جشنواره «سینما حقیقت» پرشده بود و تماشاچیان شاهد داستان زندگی غیرمعمول چند پشتوی افغانستانی بودند که فهم مواجهه با دخترشان را